ارتکازات؛ فاقد لسان

بعد از چندین سال که در فرمایشات ایشان فکر می‌کردیم-اندازه‌ای که می‌فهمیم- یک مورد ش را این اواخر در یک جلسه‌ای بود گفتم و ایشان هم تأیید کردند، یعنی مدتی در ذهن من بود، دیدم که ایشان هم این جهتش را قبول دارند: ارتکاز لسان دارد یا ندارد؟

واقعاً مواردی است که مرز ندارد؛ نمی‌شود بگویند متشرعه، ارتکازشان این است که حرام است. آخر لسان ندارد بگویی حرام. این مشکلات را این بحث ارتکاز دارد. حالا چه زمانی حل بشود، چه طور حلّش کنیم این حرف دیگری است.

اینکه بستر ارتکاز کجا است، خیلی مهم است. ارتکاز بر وجوب، ارتکاز بر حرمت داریم یا نه؟ اصلش قبول است که همه‌ی این‌ها را داریم. چون اگر تحلیل ما درست باشد، یک جایی داریم که یک خانه‌هایی است از این نظم، لسان یعنی کلام ِزبانی ِصریح یا ظاهر معتبر در آن نداریم ، ولی ارتکاز می‌آید کمک می‌کند. کجا نوشته این خانه‌هایی که در آن کلام زبانی ِصریح،نداریم حتماً باید مستحب باشد یا مباح؟ این طور نیست؛ مطالبی هست که ارتکاز می‌گوید واجب است. یعنی وقتی حرف می‌زند می‌گوید واجب است. این را فقها می‌گویند.

اما آنکه بزنگاه عرض من است این است، شما می‌گویید ارتکاز است بر وجوب. خب، از مسلّمات شرع این است: وجوب، مرتب دارد یا ندارد؟ دارد. کیست که بگوید در شرع ما وجوب، مرتب ندارد؟ بله، اصل ِانشاء ِحکم ِوجوبی، صفر و یک است؛ یا انشاء وجوب شده یا انشاء وجوب نشده است. اما خود حکم وجوبی ، نسبت به مبادی‌اش شدت و ضعف دارد. حرمت هم همین طور است.این، یک.

ضمیمه کنید: کیست که انکار کند که در لسان ِخود شارع و فتاوا، موارد ِاستحباب ِبسیار مؤکد را تعبیری به وجوب کردند[1]. موارد کراهت ِبسیار شدید را تعبیری به حرمت کردند[2]. شما می‌گویید ارتکاز بر حرمت است. کدام ِاین‌ها؟ حرمت، درجات دارد. از کراهت ِشدید هم به حرمت تعبیری شده است. الآن می‌گویید ارتکاز بر حرمت هست. کدام یک از این دو تا تعیین کننده است؟ ارتکاز است بر آن حرمتی که ذو مراتب است- یعنی ولو مرتبه‌ی پایین ِحرمت- یا نه، کراهت شدیده.

حجّ ِ ورود ه ،کسی که برای بار اوّل حج مشرف می‌شود، ، سرش را باید بتراشد یا نه؟مشهور می‌گویند مستحب مؤکد است. بعضی دیگر فتوا می‌گویند واجب است برای ورود ه[3].

حاج آقا فتوایشان استحباب است. می‌گویند مستحب مؤکد است[4]. خب حالا ببینید یعنی در حج امر به این مهمی، جایی می‌رسد که برای ورود ه چه کار کردند؟ طوری حرف زدند که سرش را بتراشد. اما حالا اگر نکرد آن مستحبّ ِبسیار مؤکد را ترک کرده؟ یا نه واجب ترک کرده حجش اشکال دارد؟ می‌بینید در یک فضای این قدر این مستحب، مؤکد بوده که کاری کردند متشرعه تلقی ِوجوب کنند.

بله جاهایی داریم که ارتکاز متشرعه بر اعلی درجه‌ی حرمت است. آنجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم کراهت است.

ارتکاز؛ معیار تشخیص کبائر

یک جایی است که شیخ جعفر فرمودند ارتکاز متشرعه بر این است که گناه کبیره است، ولو نصّی بر وعده به نار و این ها نیامده باشد[5].اگر این طور جاها باشد که متشرعه این را، اصلاً کبیر کبیر کبیر می‌بینند؛وعده بر جهنم نباشد، ولی متشرّعه او را کبیره بدانند کافی است. این طور فرموده بودند.

---

[1] به عنوان نمونه در باب غسل جمعه روایات متعددی با این مضمون داریم: و عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن أبي الحسن الرضا ع قال: سألته عن الغسل يوم الجمعة- فقال واجب على كل ذكر وأنثى عبد وحر (وسائل الشيعة ؛ ج3 ؛ ص312) یا در مورد قرائت سوره جمعه و منافقون در نماز ظهر جمعه: و في ثواب الأعمال عن أبيه عن أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن محمد بن حسان عن إسماعيل بن مهران عن الحسن بن علي عن سيف بن عميرة عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله ع قال: الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعة- أن يقرأ في ليلة الجمعة بالجمعة- و سبح اسم ربك الأعلى- و في صلاة الظهر بالجمعة و المنافقين- فإذا فعل ذلك فكأنما يعمل بعمل رسول الله ص- و كان جزاؤه و ثوابه على الله الجنة : (وسائل الشيعة ؛ ج6 ؛ ص120)و در مورد نماز وتر: و عنه عن محمد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن عبيد بن زرارة عن أبيه عن أبي جعفر ع قال: الوتر في كتاب علي ع واجب و هو وتر الليل و المغرب وتر النهار.(وسائل الشيعة ؛ ج4 ؛ ص91)این تعبیر، در مورد جهر به بسم الله الرحمن الرحیم(همان،ج ۶،ص۷۶) غسل عید قربان: (همان،ج ۳،ص۳۳۰)و تکبیر در عیدین (همان،ج ۷،ص۴۵۶)نیز وارد شده است.

مرحوم شیخ طوسی در توضیح این بیانات می فرماید: ما يتضمن هذه الأخبار من لفظ الوجوب فالمراد به أن الأولى على الإنسان أن يفعله و قد يسمى الشيء واجبا إذا كان الأولى فعله(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج1 ؛ ص112) قوله ع التكبير واجب يريد تأكيد السنة و قد بينا في غير موضع أن ذلك يسمى واجبا و إن لم يكن فرضا يستحق بتركه العقاب(همان،ج ۵،ص۲۷۰)

[2] از جمله شواهد این مطلب، این روایات است: و عن علي بن محمد عن صالح بن أبي حماد عن غير واحد عن الشعيري عن أبي عبد الله ع قال: من بات سارا في كسب و لم يعط العين حظها من النوم فكسبه ذلك حرام.(وسائل الشيعة ؛ ج17 ؛ ص164) محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن زيد الشحام قال: أتيت أبا جعفر محمد بن علي ع بجارية أعرضها عليه فجعل يساومني و أنا أساومه ثم بعتها إياه فضمن علي يدي فقلت جعلت فداك إنما ساومتك لأنظر المساومة تنبغي أو لا تنبغي و قلت قد حططت عنك عشرة دنانير فقال هيهات ألا كان هذا قبل الضمنة أ ما بلغك قول رسول الله ص- الوضيعة بعد الضمنة حرام (وسائل الشيعة ؛ ج17 ؛ ص453-۴۵۴) و بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن أذينة عن وهب عن أبي عبد الله ع قال: القنوت في الجمعة (و العشاء) و العتمة و الوتر و الغداة فمن ترك القنوت رغبة عنه فلا صلاة له.(وسائل الشيعة ؛ ج۶ ؛ ص۲۶۵)

[3] و في النافع و القواعد و محكي الجمل و العقود و السرائر و الغنية بل في المدارك أنه المشهور و أنه يتأكد في حق من لم يحج المسمى ب الصرورة ... و قيل و القائل الشيخ في محكي النهاية و المبسوط و ابن حمزة في محكي الوسيلة ال يجزئهما إلا الحلق و كذا عن المقنع و التهذيب و الجامع مع زيادة المعقوص و عن المقنعة و القاصاح و المصباح و مختصره و الكافي في الصرورة، و عن ابن أبي عقيل في المذبب و المعقوص و لم يذكر الصرورة، و مال إليه في المدارك.

و على كل حال فالأول أظهر عند المصنف للأصل و إطلاق قوله تعالى «وَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ» و خصوصا مع ما ذكر من ضرورة وجوب تقييده بقول الصادق (عليه السلام) في صحيح الحلبي السابق،و صحيح هشام بن سالم «إذا عقص الرجل رأسه أو لبده في الحج أو العمرة فقد وجب عليه الحلق»

و في خبر أبي سعيد «يجب الحلق على ثلاثة نفر رجل لبد، و رجل حج بدءا و لم يحج قبلها، و رجل عقص رأسه»

و في خبر ابي بصير «على الصرورة أن يحلق رأسه و لا يقصر، إنما التقصير لمن قد حج حجة الإسلام»

و في صحيح معاوية و حسنه «ينبغي للصرورة أن يحلق و ان كان قد حج فان شاء قصر و إن شاء حلق، فإذا لبد شعره أو عقصه فان عليه الحلق و ليس له التقصير»

و في صحيحه أيضا «إذا أحرمت فعقصت شعر رأسك أو لبدته فقد وجب عليك الحلق و ليس لك التقصير، و ان أنت لم تفعل فمخير لك التقصير و الحلق في الحج، و ليس في المتعة إلا التقصير»و في خبر بكير بن خالد «ليس للصرورة أن يقصر»

و سأله (عليه السلام) عمار «عن رجل برأسه قروح لا يقدر على الحلق فقال: إن كان قد حج قبلها فليجز شعره، و إن كان لم يحج فلا بد له من الحلق»

و سأله (عليه السلام) أيضا سليمان بن مهران «كيف صار الحلق على الصرورة واجبا دون من قد حج قال: ليصير بذلك موسما بسمة الْمُحِلِّينَ رُؤُسَهُمْ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا، أ لا تسمع قول الله عز و جل وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ و قوله إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ إلى عام الأتي، و قوله (عليه السلام) : «ينبغي» في الصحيح و الحسن مع انه في الضرورة خاصة لا ضرارة فيه بعدم الوجوب، بل و لا ظهور على وجه يصلح لصرف غيره عنه، بل لعل إرادة ما يافي الوجوب منه و لو بقرينة غيره أولى، بل لعل الظاهر إرادة الوجوب منه هنا بقرينة قوله «و ان كان قد حج فان شاء» الى آخره، فان مفهومه نفي المشية عن الذي لم يحج، و هو الضرورة، و هو نص في الوجوب، لان الاستحباب لا يجامع نفي المشية اللهم إلا أن يقال إن الشهرة تجبر على غيرها من القرائن، خصوصا بعد شهرة الندب مما سمعته في خبر ابن مهران، و اشتهار إرادة التأكد من نحو ذلك، و الله العالم. (جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج19، ص: 234-236)

[4] ٧٣٥ مردان مى‌توانند حلق نمايند و اي تقصير نمايند، يعنى مى‌توانند سر بتراشند و اي زا مو كوتاه نمايند؛ و سر تراشيدن بهتر است، و براى كسى كه وليّ باز حج مى‌نمايد اي ان خ دو خود (صرورة) مستحبّ است. (مناسك حج و عمره (بهجت)؛ ص: ١٧٠)

[5] و الضرار بالعزم أو الإصرار على الصغاير و الكبار.و الضرار: ما تُعدّ كبيرة في نظر الشرع، حتّى يقال: ذنب عظيم، و إثم كبير، و يُعرَف ذلك من **مهمات الشرع**، كما أنّ معصية الجبار في موارد الاستظهار من الناس و يقولون: عصى مولاه معصيةً عظيمةً كبيرةً، و منها ما يسمّونها صغيرة. و يجري مثل ذلك في الطاعات.

و التخصّ الكبائر بعدد مخصوص، من سبع أو تسع أو اثنتا عشرة أو سبعين، أو كونها إلى السبعمائة أقرب منها إلى السبعين، و **بجهات مخصوصة، كالتوعّد عليها بالنار، أو الوجود في القرآن**، أو الثبوت بدليل قاطع، و بجهة عامّة، بمعنى أنّ كلّ معصية إذا نظرت إلى

من عصيت كبيرة، و ال بمعنى أنّ الصغيرة تختصّ بالحدّ الأسفل، و الكبيرة بالحدّ الأعلى، و ما بينهما تُوصف بالكبر بالنسبة إلى ما تحت، و بالصغر بالنسبة إلى ما فوق.

و يؤيّد ما نقول: أنّ الكِبَرَ و الصِّغَرَ قد يكون باختلاف الجهات، فغصبُ مال اليتيم، و المؤمن، و العالم، و الإمام، و الجائع، و العطشان المشرفين على الموت كبيرة، و إن قلّ، و أهون منها ما ضادّها، و ليس كذلك مال الكافر، و إن اعتصم بالجزية أو غيرها من أسباب العصمة، و هكذا أكثر المعاصي.(كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديثة)، ج4، ص: ۳۲۸-۳۲۹)

مرحوم آیت الله بهجت نیز می فرمایند:در روایت عبدالعظیم حسنی ـسلام‌الله‌علیه‌ـ خیلی از کبائر ذکر شده و استدلال شده برای عمروبن‌عبید. ...بنا شد که اینها ارشادات باشند. همین اختلاف در ذکر اینها (گناهان کبیره) و تعداد اینها هم از مؤیدات این ارشادات است. در آن روایت عبدالعظیم، یکی یکی ذکر می‌فرماید و یکی یکی هم استدلال می‌کند به آیه قرآن. خوب، بسم الله، در آیه قرآن عذاب جهنم و عذاب نار هست،ولی «فهی من الکبائر» هم داخلش هست؟ این را احاله کرده است به مرتکزات. چیزی را که خدا به او وعده عذاب بدهد و اینقدر تأکید درباره‌اش بکند، اگر این هم از کبائر نباشد، پس چی از کبائر است؟ «هنّ‌مما اوجب الله علیها النار». همین «مما اوجب الله علیها النار» یکی از سبعه در بعضی از روایات ذکر کرده است. همین و به این عنوان عمومی، یکی از سبعه ذکر کرده است.(درس خارج فقه،کتاب الصلاه،جلسه ۲۳۳)

بازبینی #1
ایجاد شده 25 فوریه 2025 10:26:50 توسط ... .
به روزرسانی شده 25 فوریه 2025 10:28:39 توسط ... .